



"يا مدبر الامور"

"الهم عجل لوليک الفرج"



علی با شور و اشتیاقی عجیب از مادر خداحافظی کرد و راهی مدرسه شد. خانم معلم به دانش آموزان گفته بود قرار است امروز آنها را با یک پروژه جالب، غالفگیر کند. به همین دلیل علی با هیجان عجیبی وارد مدرسه شد. پس از مراسم صبحگاهی، بچه ها وارد کلاس شدند.

خانم معلم بعد از سلام و احوالپرسی، گفت: "بچه ها برایتان یک پروژه ویژه دارم، شما باید یک کلمه ویژه برای خود پیدا کنید که به شما کمک کند تا هر روز بهترین بهره را از زمان خود ببرید و بدونید بهره وری در استفاده از زمان، یعنی قدم گذاشتن در مسیر رشد؛ در یک کلام بگویم: هر روز بهتر از دیروز!".

دوست علی، آرتین دستش را بلند کرد و پرسید: "منظورتان چیست؟ واقعا این چه کلمه ای است؟"

خانم معلم گفت: "این کلمه احتمالا برای هر کدام از شما متفاوت خواهد بود".

ماهان، همکلاسی علی گفت: "خب، چگونه آن را پیدا کنیم؟". خانم معلم جواب داد: "من به شما کمک می کنم، اما می خواهم اول سعی کنید خودتان آن را کشف کنید."

معلم گفت: "بهتون زمان میدم تا این پروژه را کامل کنید. حالا برویم سر موضوع درس امروزمون!!"

آن شب، در حالی که خانواده علی شام می خوردند، علی نه چیزی می خورد و نه چیزی می گفت. وقتی مادر پرسید چی شده پسر؟

گفت: "در مورد تکلیف، یک کلمه ام، نگرانم، نمی دونم چگونه کلمه خودم رو پیدا کنم".

خواهر چهارساله علی گفت: "من می خواهم وقتی بزرگ شدم کتاب بشم!!!! مثل کتاب می خوام همه چیزدان بشم! خوب نیست که تو هم اسم یه شغل رو کلمه ات کنی ؟!!!!!!".

مادر گفت: "عزیزم کتاب که اسم یک شی است، منظور تو از همه چیزدان شاید، معلم، استاد، و یا دانشمند باشه. او با خنده گفت: "آره همین طوره، ببخشید اشتباهی گفتم کتاب".

اما خواهر بزرگترش گفت: "علی جان! یه کلمه مثبت انتخاب کن که همیشه بهت امید و اشتیاق و انگیزه بده".

پدر گفت: "علی، می تونی کلمات را از کارهایی که دوست داری انجام بدی یا مکان های مورد علاقه ات که دوست داری دیدن کنی، یا موضوعات مورد علاقه ات که دوست داری مطالعه کنی، کشف کنی".

مادر گفت: "می‌خواهید بدونید کلمه مورد علاقه من چیه؟ حتما کلمه من، به کار پروژه مدرسه و همه زندگی شما خواهد آمد". بگذارید داستانی براتون تعریف کنم:

یه بار در حال گردش در باغ وحش بودم.

متوجه فیل شدم که حیوان خیلی بزرگ و قدرتمندی است، خیلی سرسخت، خیلی قدرتمند، خیلی سنگین وزن؛ وقتی راه میره وزن خیلی سنگینش را با خودش جابه جا می‌کنه. طبیعتش همینه، خداوند اون را بزرگ خلق کرده که وسیله دفاعیش باشه.

یکباره متوجه شیر شدم. شیر غرش می‌کنه و وقتی می‌غره همه از ترس سرجاشون خشکشون می‌زنه. خدا غرش و هیبتش را به عنوان وسیله دفاعی بهش داده.

یوزپلنگ با زبان بسته بهم گفت: "من نمی‌تونم مثل شیر غرش کنم اما می‌تونم به سرعت باد بدوم". او با سرعت خیلی زیاد از میان جنگل می‌دوه؛ چون خدا خواسته خیلی سریع بدوه و این وسیله دفاعیش هست.

عقاب سلطان پرندگان، بالهاشو پهن می‌کنه و توی آسمان اوج میگیره و میگه من نمی‌تونم باد بدوم اما می‌تونم پرواز کنم. خدا به او اجازه پرواز داده تا وسیله دفاعیش باشه.

زرافه رو دیدم که بلند قد ترین حیوان کره زمینه. وسیله دفاعی زرافه‌ها گردن درازشونه، اونها هنگام مبارزه با گردن و پاها به یکدیگر ضربه وارد می‌کنن.

مارها رو دیدم که چه طور به رنگ های مختلف خودشون رو هم رنگ محیط می‌کنن و با محیط یکی میشن و زهری که برای ما کشنده است ولی برای خودشون یه نعمته، اینها وسیله دفاعیشون هست.

یه لاک پشت بزرگ رو دیدم همین که اومدم دستم رو به سمتش ببرم و لمسش کنم سرش رو در لاکش فروبرد و شد یه سنگ بی‌جان. لاک پشت میگه من نمی‌تونم نیش بزنم، زهری ندارم، بال پروازی ندارم، پای دنده ای ندارم، صدایی ندارم که غرش کنم، ولی خدا لاکه بهم داده تا با اون از خودم مراقبت کنم.

و.....

و من در میان این حیوانات و با نگاه به اونها، با خودم گفتم:

"خدایا:

من نمی تونم مثل عقاب پرواز کنم،

من نمی تونم مثل یوزپلنگ سریع بدوم،

من نمی تونم مثل شیر غرش کنم و هیبت شیر رو ندارم،

من نمی تونم مثل فیل وزنی به اون سنگینی رو با خودم حمل کنم،

من نمی تونم خودم را به رنگ محیط دریاورم،

تو به من چه وسیله داده‌ای تا از خودم دفاع کنم و از حیوانات متمایز بشم؟؟؟

توی اکوسیستم زندگی، تو به من به عنوان یک انسان چه داده‌ای؟"



کدامتون جواب سوالم رو می دونه؟

همه با تعجب به مادر خیره شده بودیم.

مادر گفت: "خدا می گه به تو "گوش و چشم و دل" دادم تا بشنوی، ببینی و فکر کنی، اینها ابزار شناخت تو و ابزار تمایز تو از دیگر موجودات است. درواقع خدا به ما "عقل و نیروی فکر کردن" داده و این وسیله دفاعی ما است. پس بچه های عزیزم کلمه مورد علاقه من "تفکر" است."

"بگذارید این جوری بگم؛ خداوند این جهان رو با تموم موجوداتش برای ما آفرید و این وظیفه ماست که ببینیم، بشنویم، تعقل کنیم، فکر کنیم، خلاقیت به خرج بدیم و از آفریده های او استفاده کنیم و یا از آنها ایده بگیریم و وسایل مورد نیازمون را بسازیم. این کاری است که هیچ موجود دیگه ای قادر به انجامش نیست. مثلاً هیچ موجودی اتومبیل، هواپیما، موبایل نساخته، به چیزهایی که با ذهنمون ساختیم نگاه کنید. اینها همه نتیجه تفکر انسان است. ما باید از خدا تشکر کنیم که نیروی عظیم تفکر را به ما داد و برای سپاسگزاری از خدا باید یاد بگیریم از این نیرو درست استفاده کنیم."

پس چرا من مادر، از تفکر و تعقل درست استفاده نکنم؟

چرا تو پدر، از تفکر و تعقل درست استفاده نکنی؟

چرا شما فرزندانم، از تفکر و تعقل درست استفاده نکنید؟

چرا کلمه اصلی زندگی من و شما، تفکر نباشه؟

پدرم که از حرف های مادر حیرت زده شده بود، گفت چه قدر زیبا و شگفت. من مادرتون را اینجوری نمی شناختم. فکر می کردم فقط در آشپزی ماهره یا بهتر بگم فکر میکردم فقط از انگشتاش هنرها می باره، نمی دونستم واقعا مادرتون یک متفکره!!!!!!، او را تشویق کنید. وجودمان لبریز خنده و حیرت بود.

آن شب، علی، "داستان مادر" و "اهمیت فکر" را در ذهنش مرور کرد و به خود قول داد کلمه پروژه مدرسه و کل زندگی اش را این واژه قرار دهد و یاد بگیرد از این نیرو و قدرت خدایی، درست استفاده کند.

بعد از ظهر فردا، علی تحقیقی را در مورد تفکر شروع کرد. نکاتی را که جستجو می کرد به عنوان ایده در دفتر تفکرش می نوشت. او داشت بهترین طرح تفکر را ایجاد می کرد! آخر آن هفته، دفتر ایده هایش را به مادر نشان دادم، خیلی هیجان زده بود. مادر گفت: "علی جان، این عالی است! از این همه هیجان برای این تحقیق، خوشحالم."

دفتر تفکر

ایده های من برای تفکر

اهمیت تفکر:

ایده اول:

فقط آموزش دیدن، حفظ کردن و یادگیری کافی نیست، ما باید تفکر را بیاموزیم. ساعتی از روز را برای تفکر بگذاریم؛ اما تفکر به چه؟ تفکر به آنچه روح ما را ارتقا می دهد. برای تکامل، به چیزهای خوب فکر کنیم که رابطه تو و خدا را تقویت کند. موضوع فکرمان را عاقلانه انتخاب کنیم.

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

اگر در تمام کارهایت اندیشه را مقدم داری،

فرجام هر کار تو نیک می شود.

به چه چیزهایی فکر کنم؟

- درباره نعمت‌های خدا فکر کنیم و هر روز درباره‌ی نعمت‌هایی که می‌دانیم و می‌شناسیم، فکر کنیم و شکر کنیم، اگر ما فقط بخواهیم همین یک کار را درست انجام دهیم فکر نمی‌کنم زمانی برای کار دیگری پیدا کنیم! مگر نعمت‌های خدا یکی دو تا ست. خوب است که نعمت‌ها را دسته بندی کنیم، و بگوییم: "خدایا تو را شکر می‌کنم برای نعمت‌هایی که در بدنم هست، در محیط اطرافم، در روحم، نعمت‌هایی که مربوط به قلب و ایمان و هدایتم هست، نعمت‌هایی که مربوط به خانواده‌ام است، بستگان خوبم، همسایه‌های خوبم، رفیق و معلمان خوبم، تا برسد به نعمت‌های اجتماعی.
- به موجودات زنده فکر کن که چه طور با گذشت زمان و با رشد به طور غیر قابل تشخیصی تغییر می‌کنند. چه کسی قدرت تمیز سنجاقک از لارو، زنبق از جوانه، تخم مرغ از مرغ،..... و پیرمرد از نوزاد را دارد؟

مادرم گفت: "پسرم به بزرگی خالق مخلوقات فکر کن که چه طور هر موجودی را آرام آرام در مسیر رشد پیش می‌برد".

به چه چیزهایی فکر نکنم؟

هر فکر منفی را که در سر دارم، رها کنم.

آفات تفکر

قرآن کریم، عقل و فکر را مبرا از خطا و اشتباه ندانسته و آفات آن را مشخص نموده است:

۱. تکیه بر ظنّ و گمان به جای علم و یقین: یکی از عوامل عمده اشتباهات عقل، پیروی از ظنیات (به جای پیروی از یقینیات) است.

۲. پیروی از امیال و هواهای نفسانی: قرآن کریم، امیال و هواهای نفسانی را نیز یکی از عوامل لغزش عقل برمی شمارد.

۳. شتابزدگی و عجله: شتاب و تعجیل، یکی از لغزش‌های اندیشه است.

۴. سنت‌گرایی: مشکلی که تمامی پیامبران الهی در امر دعوت با آن مواجه می‌شده‌اند، استناد جاهلان به عقاید آباء و اجدادشان بوده است.

۵. پیروی از اکثریت: تصمیم اکثریت نمی‌تواند ملاک درستی برای تصمیم‌گیری باشد.

چگونه فکر کردن را بیاموزم؟

ایده اول: در رویارویی با مشکلات یا گرفتن یک تصمیم مهم و اقدام به رفتار در لحظه، به جای این که پرسیم "بهترین راه برای حل این مشکل چیست؟" باید پرسیم: "آیا راههای متعددی برای حل آن مشکل وجود دارد، آنها را لیست کن؟" بعد مزایا و معایب هر کدام را لیست کنیم و با فکر اقدام کنیم.

ایده دوم: زمانی که می خواهیم کاری را انجام بدهیم، از خود پرسیم که آیا کاری که انجام میدهم به من کمک می کند تا به خواسته هایم برسم یا نه؟ جور دیگر هم میشود پرسید: "آب یا بنزین؟". رفتار اختیاری ما در برخورد با هر موقعیت دو حالت دارد یا "بنزین است که می خواهید با آن آتشی را شعله ور کنید" یا "آب است که می خواهید آتشی را خاموش کنید". انتخاب با شماست؛ کدام را انتخاب می کنید..

ایده سوم: "من رفتار دیگران را می بینم، آن را تحلیل می کنم، به چرایی آن و نتایج مطلوب و نامطلوب آن فکر می کنم، بعد تاثیر آن را در سعادت مادی و معنوی بررسی می کنم، اگر سعادت معنوی را در پی داشت، من هم آن را انجام خواهم داد". سعی کنیم یا عادت کنیم که وقتی می خواهیم دست به کاری ببریم، ابتدا به نتیجه اش بیاندیشیم و آثار و عواقب آن را حساب کنیم. تبعیت در جایی صحیح است که انسان بداند آن کسی که از او تبعیت می کند، شخص حکیمی است و رفتار صحیحی دارد.

ایستگاه تفکر:

- قبل از انجام هر کاری فکر کنم.
- قبل از دعا یا خواهر کوچکترم سر هر موضوع پیش پا افتاده ای فکر کنم.
- قبل از غرغر کردن سر دوچرخه ای که پدر قول داده برایم بخره ، ولی هنوز نخریده فکر کنم.
- قبل از خواندن هر کتابی فکر کنم به درد سن من می خوره یا نه.
- قبل از انجام هر رفتاری فکر کنم که خدا این رفتار را دوست دارد یا نه، اگر نه انجام ندهم.

ایستگاه تفکر



مادر گفت: آفرین پسر! **ایستگاه تفکر**! عجب ترکیب جالبی!

"پسرم قبل از هر رفتاری، هر تصمیمی و هر انتخابی در **ایستگاه تفکر**، اندکی بایست، نفس عمیقی بکش، عجله هم نکن، به سرانجام کارت فکر کن. اگر کاری شایسته است انجام بده ولی اگر کاری است که تو را ضعیف می‌کند رهاش کن و انجامش نده. اگر هم خودت نتوانستی درستی یا نادرستی آن را تشخیص دهی از یک بزرگتر آگاه مثل معلم یا پدر و مادر کمک بگیر."

